



گستره گویش‌شناسی نوین

یجیی مدرسی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چکیده: در دهه‌های نخست قرن بیستم، گویش‌شناسی در مفهوم عام و سنتی آن بیشتر در پی گردآوری و توصیف داده‌های گویش‌های محلی بود و مباحثی مانند ثبت و توصیف گویش‌های در حال خاموشی، یافتن شواهد لازم برای تحلیل تحولات تاریخی زبان‌ها و تدوین اطلس‌های زبانی در برابر گویش‌شناسان قرار داشت. در این دوران، تمرکز بر گردآوری، ثبت و در نهایت، توصیف داده‌ها، جنبه‌های نظری و روش‌شناختی را در این حوزه به حاشیه می‌راند.

بعدها، به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، افق‌های نوینی به لحاظ موضوعات مورد بررسی، روش‌های پژوهش و مباحث نظری پیش روی پژوهندگان گشوده شد. مباحثی چون خصلت پیوستاری زبان، نقش عوامل اجتماعی در روند تحولات زبانی، گویش‌شناسی شهری، اثرگذاری گویش‌ها بر یکدیگر، زوال، فرسایش و مرگ گویش‌ها، و روش‌های نوین مطالعه نگاه گویش‌شناسان را واقع‌گرایانه‌تر و علمی‌تر و قلمرو کار آنها را گسترده‌تر کرد. پژوهش‌های گویش‌شناختی در ایران اکنون با بهره‌گیری از مباحث نظری و روش‌های پژوهشی تازه، رفته رفته، به جایگاهی علمی‌تر نزدیک می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: پیوستار گویشی، گویش‌شناسی شهری، تنوع زبانی، آمیزش گویش‌ها

۱ درآمد

گویش‌شناسی در مفهوم عام و سنتی آن، یعنی مطالعه تنوعات منطقه‌ای زبان، از جمله شاخه‌های علم زبان‌شناسی است که سابقه‌ای بس طولانی دارد. هر چند مطالعه منظم و علمی گویش‌ها از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم آغاز شد، اما تنوعات زبان در مناطق مختلف جهان از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است. یونانیان باستان از جمله نخستین کسانی بودند که به تنوعات گویشی توجه کردند و از تفاوت میان گونه‌های مختلف

گفتاری و نوشتاری یونانی باستان سخن گفتند. در اروپای قرون وسطی نیز نویسندگان و شاعران به تنوعات موجود در زبان خود توجه داشته‌اند. در این دوران، دانته، نویسنده برجسته ایتالیایی، به تنوعات زبان‌های رومیایی، به ویژه گویش‌های مختلف ایتالیایی، پرداخت و کوشید تا تفاوت گونه‌های گفتاری و نوشتاری لاتین را نشان دهد (رابینز ۱۹۶۷: ۹۹-۱۰۰). در همین دوران، برنار دواوریاک^۱ به تنوعات موجود در گویش‌های شمال و جنوب فرانسه و ترویس^۲ به تنوعات زبانی در شمال و جنوب انگلستان علاقه‌مند شدند و به بررسی آنها پرداختند (چمبرز و ترادگیل ۱۹۹۸: ۱۴-۱۳). این گونه مطالعات تا قرن‌ها بعد نیز اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرد.

در چند دهه پایانی قرن نوزدهم، مطالعه گویش‌ها رفته رفته جدی‌تر و روشمندتر شد. در همین دوران است که نودستوریان، با تکیه بر دستاوردهای نظریه‌پردازانی چون یاکوب گریم و کارل ورنر، ادعای مهم و تاریخی خود را درباره منظم و بدون استثنا بودن تغییرات صوتی مطرح کردند. این ادعا تأثیر قابل ملاحظه‌ای در حوزه‌های مختلف مطالعه زبان، به ویژه در زبان‌شناسی تاریخی، آواشناسی و گویش‌شناسی، برجای گذاشت. به نظر رابینز (۱۹۶۷: ۱۸۶)، این تأثیر از یک سو، به ایجاد انگیزه در رواج گسترش و پیشبرد علم زبان‌شناسی انجامید و از سوی دیگر، سبب واکنش‌های فوری و نیز بلندمدت در نسل‌های بعدی دانشمندان شد.

بیشترین و سخت‌ترین انتقادات از سوی افرادی به نودستوریان وارد آمد که سرگرم مطالعه گویش‌های زنده بودند و از نزدیک با داده‌های گویشی کار می‌کردند. اینان بهتر از دیگران دریافته‌اند که داده‌های گویشی زنده بسیار پیچیده‌تر و پراستثناتر، و مرزهای گویشی بسیار مبهم‌تر و ناشناخته‌تر از آن‌اند که بتوان برای تحولات صوتی یک فرمول شسته و رفته ارائه کرد. به نظر آنها این گونه تحولات نه ناگهانی و فوری، که بیشتر فرایندی هستند و در بلندمدت شکل نهایی به خود می‌گیرند. نخستین و جالب‌ترین واکنش نسبت به دیدگاه نودستوریان از سوی هوگو شوخارت^۳ در سال ۱۸۸۵ مطرح شد که به تدریجی بودن تحولات صوتی اشاره داشت (هگن ۱۹۸۷: ۳۰۳). از همین روست که گویش‌های مناطق گوناگون، در مقاطع زمانی معین (در سطوح مختلف آوایی، صرفی و نحوی) ویژگی‌هایی دارند که آنها را به طور نسبی (و نه مطلق) از یکدیگر متمایز می‌کند.

1) B. de Auriac

2) Trevisa

3) H. Schuchart

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و دهه‌های آغازی قرن بیستم، بررسی‌هایی گسترش یافت که بیشتر با نام جغرافیای گویشی^۴ شناخته می‌شد. این گونه تحقیقات در اروپا با کارهای گئورگ ونکر^۵ در آلمان در ۱۸۷۶ آغاز شد و، سپس، از سوی ژول ژیلیرون^۶ و ادمون^۷ در فرانسه، یود^۸ و یابرج^۹ در ایتالیا، و بالاخره هانس کورات^{۱۰} و ریوین مک دیوید^{۱۱} در امریکا ادامه یافت و به تدوین اطلس‌های زبانی و گویشی در اروپا و امریکا انجامید. به رغم تمام محدودیت‌ها و نارسایی‌های نظری و روش‌شناختی در مطالعات جغرافیای گویشی، داده‌های گردآوری شده در برخی از این تحقیقات اولیه آنقدر ارزشمند دانسته شده‌اند که هنوز هم، از طریق برنامه‌های رایانه‌ای، حفظ و نگهداری می‌شوند و در دسترس محققان قرار دارند (شای ۲۰۰۳: ۱۰-۹). نکته مهم در پژوهش‌های جغرافیای گویشی، که باید بر آن تأکید کرد، توجه پژوهشگران به تنوعات قابل ملاحظه در زبان‌ها و گویش‌ها و مطالعه عوامل مؤثر در پیدایش این پدیده بسیار مهم است. تأسیس انجمن گوشش شناسی امریکا^{۱۲} در ۱۸۸۹ و اجرای طرح‌هایی مانند تدوین فرهنگ گویش‌های انگلیسی و اطلس گویش‌های مناطق مختلف امریکا را نیز باید دلیلی بر اهمیت و ارزش پژوهش‌های گوشش‌شناختی در امریکا دانست. در مجموع، حجم عظیم پژوهش‌های گویشی، از جمله اطلس‌های زبانی در کشورهای مختلف (از نخستین کارهای ونکر و ژیلیرون در قرن نوزدهم تا جدیدترین پژوهش‌ها مانند اطلس انگلیسی امریکای شمالی^{۱۳} از ویلیام لباو و همکاران در سال ۲۰۰۵)، نشانگر اهمیتی است که زبان‌شناسان برای این حوزه از مطالعات خود قایل هستند.

۲ ماهیت پیوستاری زبان

یکی از پرسش‌های اولیه آن است که آیا زبان ماهیتی تک‌گونه‌ای دارد یا پیوستاری است با سطوح و گونه‌های مختلف؟ آیا در فرایند فراگیری زبانی مانند فارسی، انگلیسی، عربی، چینی، و...، تنها یک گونه واحد آن را می‌آموزیم یا با گونه‌های مختلف آن آشنا می‌شویم و بر آنها تسلط پیدا می‌کنیم؟ در حالت اول، ما با یک گونه زبانی یا یک سطح

4) dialect geography

5) G. WENKER

6) J. GILIERON

7) E. EDMONT

8) J. JUD

9) K. JABERG

10) H. KURATH

11) R. McDAVID

12) American Dialect Society

13) *The Atlas of North American English: A Multimedia Tool*

فرضی واحد سروکار داریم و، در حالت دوم، با گونه‌های مختلف یا سطوح فرضی متعدد که یک پیوستار را تشکیل می‌دهند. در واقع، گویندگان بومی یک زبان ابتدا گونه محاوره‌ای آن زبان را در کودکی فرامی‌گیرند و بعدها، در مدرسه و در فرایند سوادآموزی، با دیگر گونه‌های گفتاری و نوشتاری رسمی و در نهایت، حتی ممکن است با گونه‌های ادبی و علمی آن زبان نیز آشنا شوند و بر آنها تسلط یابند. گونه محاوره‌ای یا گفتاری اولیه ممکن است یک گونه محلی، روستایی، غیر معیار و نامعتبر باشد. با ورود به مدرسه، رفته رفته گونه‌های معیار، رسمی و معتبر نیز به دانش‌زبانی فرد افزوده می‌شود که مجموعه یا گنجینه زبانی^{۱۴} او را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، یک پیوستار زبانی شکل می‌گیرد که یک قطب آن گونه محلی یا محاوره‌ای و غیر معیار است و قطب دیگر گونه معیار و معتبر همان زبان. معمولاً بین این دو قطب گونه‌(های) دیگری نیز وجود دارد که تفاوت میان آنها چندان بارز نیست، اما میان گونه‌هایی که در دو قطب قرار دارند تفاوت آشکارتر است.

به این ترتیب، دانستن یک زبان غالباً به معنی تسلط بر بخش‌هایی از یک پیوستار پیچیده، متداخل و درهم‌تنیده است با گونه‌های مختلف جغرافیایی، اجتماعی یا کاربردی و نه یک گونه واحد از آن زبان. زبان‌شناسان اجتماعی به ویژه عقیده دارند که گویندگان تک‌گونه‌ای، از یک سو، و گویندگانی که بر کلیه گونه‌های یک زبان تسلط کامل داشته باشند، از سوی دیگر، چندان پرشمار نیستند. هر زبان را می‌توان به صورت پیوستاری در نظر گرفت که هر گوینده، بر حسب تجربه اجتماعی و فرهنگی خود، بخشی از آن را در اختیار دارد. هر چه یک گوینده تحصیلات بالاتر و تجربه اجتماعی بیشتری داشته باشد به بخش بزرگ‌تری از پیوستار زبانی دسترسی دارد.

طبیعت پیوستاری زبان، اما امکان ترسیم مرزهای قاطع میان گونه‌های مختلف آن را دشوار و حتی غیرممکن می‌سازد، زیرا تفاوت‌ها در هر یک از ابعاد منطقه‌ای و اجتماعی زبان نسبی و تدریجی است و، از این رو، نمی‌توان بر نقطه معینی از یک پیوستار زبانی انگشت گذاشت و آن را مرز قطعی و مشخص گونه‌ای با گونه مجاور دانست. برخی ویژگی‌های یک گونه منطقه‌ای، اجتماعی یا سبکی ممکن است در گونه‌های مجاور آن هم به طور نسبی مشاهده شود و در واقع، تفاوت‌ها بیشتر کمی است تا کیفی.

14) verbal repertoire

به این ترتیب است که ما با پیوستاری با ابعاد اجتماعی (عمودی) و منطقه‌ای (افقی) روبه‌رو هستیم با گونه‌های متعدّد، متنوّع و مشابه که میان آنها مرز قاطعی نمی‌توان یافت. به عبارت دیگر، گونه‌های یک زبان در برخی ویژگی‌ها متفاوت و متمایز و در برخی ویژگی‌ها مشابه و در نتیجه، متداخل هستند. این پیوستار تا حدّی شبیه پیوستار رنگ‌هاست که، به طور نامحسوس، از رنگی به رنگی دیگر می‌لغزد و به سادگی نمی‌توان در نقطه معینی مرز قاطعی میان یک رنگ با رنگ مجاور قایل شد.

هنگامی که از این زاویه به زبان نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که هر زبان سرشار از گوناگونی و تنوّع درونی است. بخشی از این گوناگونی‌ها جنبه منطقه‌ای دارند و بخشی دیگر اجتماعی، کاربردی و بافتی هستند. گوناگونی‌های زبانی از دیدگاه‌های مختلف به اشکال متفاوتی توضیح داده شده است. از دیدگاه سنتی تغییر و تنوّع غالباً نتیجه بی‌توجهی، بی‌دقتی، شلختگی و ناآگاهی گویندگان یک زبان یا گویش است که، در نهایت، به انحراف از هنجارهای اصیل و پذیرفته منتهی می‌گردد. سنت‌گرایان معمولاً صورت اصیل زبان را دست‌نخورده و بدون تغییر می‌خواهند و تنوّع در زبان را برنمی‌تابند و به همین دلیل تنوّعات را صورت‌های انحرافی، حاشیه‌ای و «نادرست» زبان اصیل به شمار می‌آورند که آن را به سوی تباهی و فساد می‌کشاند (هاک ۱۹۸۶: ۶۲۹-۶۲۸). گروهی دیگر مانند گویش‌شناسان می‌کوشند تا گوناگونی‌های زبانی را بر پایه عامل منطقه‌ای یا جغرافیایی توضیح دهند. از این دیدگاه تنوّعات درونی یک زبان حاصل تحولاتی است که در طول زمان در قلمرو منطقه‌ای آن، به اشکال مختلف، رخ داده است. به عبارت دیگر، تحولات تاریخی در مناطق گوناگون و در مراحل مختلف تدریجی به پیش می‌روند و سبب تنوّعات منطقه‌ای در یک مقطع معین زمانی می‌شوند. هر منطقه هنجارهای زبانی خود را دارد که با مناطق مجاور، به طور نسبی، متفاوت است و همین امر سبب شکل‌گیری پیوستار زبانی در بُعد جغرافیایی یا منطقه‌ای آن می‌شود. بر روی این پیوستار هیچ مکان خاصی را به عنوان مرز قاطع دو گویش نمی‌توان به دقت تعیین کرد و هیچ نقطه زمانی مشخصی را هم نمی‌توان بازشناخت که یک تحول زبانی در آن رخ داده باشد. به قول آرلاتو (۱۳۸۴: ۲۴)، در واقع، مرزهای زمانی و مکانی یک زبان، آن‌طور که در بادی امر به نظر می‌رسد، غالباً نه ثابت‌اند و نه مشخص و قاطع. پدیده زبان انسان معمولاً به صورت یک پیوستار زمانی-مکانی وجود دارد. در بُعد زمان هیچ نقطه

خاصی نیست که بتوان گفت در آن زمان مشخص مثلاً فارسی میانه به فارسی نو تبدیل شده است؛ و در بُعد مکان نیز نمی‌توان بر محل معینی انگشت گذاشت و گفت که مثلاً در آن نقطه فارسیِ تهرانی به اصفهانی یا کرمانی یا ... تبدیل شده است؛ یا نقطه خاصی وجود ندارد که در آن اسپانیایی با پرتغالی یا هلندی با آلمانی جایگزین شده باشد.

از نظر زبان‌شناسان ساخت‌گرا و گشتاری تنوعات زبانی جنبه آزاد دارند و به‌گنش مربوط‌اند و در نتیجه، حاشیه‌ای‌اند و خارج از حوزه اصلی کار زبان‌شناسان قرار می‌گیرند. اینان زبان را، به‌طور کلی، یکدست و یکپارچه و جامعه زبانی را همگن و بی‌تنوع فرض می‌کنند. نمونه این تلقی را می‌توان در گفته معروف و کراراً نقل شده چامسکی مشاهده کرد که معتقد است نظریه زبانی، در اساس، با یک گوینده - شنونده آرمانی و مطلوب سروکار دارد که در یک جامعه کاملاً همگن و یکپارچه بر زبان خود تسلط کامل دارد (چامسکی ۱۹۶۵: ۳). اما به نظر زبان‌شناسان اجتماعی - که مانند گوشش‌شناسان بیشتر با گفتار و داده‌های واقعی زبانی سروکار دارند - این سخن چندان دقیق نیست؛ زیرا آنان حتی در یک منطقه کوچک و یک جامعه زبانی محدود و بسته هم تنوعاتی را مشاهده می‌کنند. زبان‌شناسان اجتماعی این تنوعات را حاصل تحولات آرام و پیوسته و نیز ساختار اجتماعی پیچیده جامعه زبانی می‌دانند. از این دیدگاه، گوناگونی‌ها و تنوعات زبانی نه حاشیه‌ای و نامعتبر که، در واقع، جنبه مهمی از طبیعت زبان به شمار می‌آیند و از این رو، در نظریه‌پردازی‌های زبان‌شناسان جایگاه ویژه‌ای دارند. تنوعات در بُعد اجتماعی نیز پیوستاری را تشکیل می‌دهند که باز میان سطوح مختلف آن مرزهای قاطعی نمی‌توان ترسیم کرد.

اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که، با توجه به خصلت پیوستاری زبان و با وجود تنوع و گوناگونی در جامعه‌های زبانی، محققان چگونه باید به مطالعه و توصیف گویش‌ها و زبان‌ها بپردازند؟ پاسخ گوشش‌شناسان سنتی آن است که - با یکسان انگاشتن توانش گویشوران و همگن دانستن منطقه یا جامعه زبانی مورد بررسی - دست‌کم در یک منطقه محدود روستایی می‌توان یک گوینده بومی واحد (ترجیحاً مسن، بی‌سواد و غالباً مرد) را به عنوان نماینده کل آن منطقه یا جامعه برگزید و رفتار زبانی یا گونه فردی^{۱۵} او را به عنوان نمونه‌ای از گفتار همه اعضای جامعه مورد بررسی پذیرفت. از این دیدگاه، با

15) idiolect

فرض همگن و یکپارچه بودن جامعه یا منطقه، انتخاب گوششور و گردآوری داده‌ها با دشواری چندانی روبه‌رو نیست. از سوی دیگر، پاسخ زبان‌شناسان اجتماعی به این پرسش آن است که، به واسطه ماهیت پیوستاری زبان و تحولات تاریخی در حال انجام در آن، حتی در یک منطقه جغرافیایی کوچک و کم جمعیت نیز نمی‌توان تنوع و گوناگونی را نادیده گرفت و برای بازتاب دادن این گوناگونی‌ها باید تعدد و تنوع را در گوششوران مورد توجه قرار داد. به عبارت دیگر، انتخاب یک گوششور واحد نمی‌تواند تصویری واقعی از گوشش یک جامعه به دست دهد. به این ترتیب، طبیعت پیوستاری زبان مطالعه علمی گوشش‌ها را دشوار و پیچیده می‌سازد و از این جهت، روش سنتی در مطالعات گوشش‌شناختی شاید بیش از حد ساده‌نگارانه باشد، اما، به هر حال، برای به دست دادن تصویری کلی، اولیه و سریع از یک گوشش سودمند و باارزش به نظر می‌رسد. با این همه، پژوهش‌های گسترده‌تر، عمیق‌تر و علمی‌تر ناگزیر باید با به کارگیری روش‌های دقیق‌تر جامعه‌شناختی و بر پایه اطلاعات تاریخی، فرهنگی، قومی و جمعیتی از جامعه زبانی مورد نظر انجام گیرد.

۳ گوشش‌شناسی شهری^{۱۶}

همان‌گونه که اشاره شد، از دیدگاه سنتی موضوع اصلی کار گوشش‌شناس بررسی گونه‌های محلی یا منطقه‌ای زبان، به ویژه گونه‌های غیر معیار رایج در نقاط روستایی و دور افتاده است. نتایج این گونه پژوهش‌ها، به قول میلروی (۱۹۸۷: ۸)، از جمله می‌تواند به صورت نقشه‌هایی درآید که مرزهای منطقه‌ای ویژگی‌های زبانی (به طور عمده واژگانی و واجی) را نشان دهد. اما اگر گوشش‌ها را گونه‌هایی از یک زبان بدانیم که، به رغم تفاوت‌های تلفظی، واژگانی و دستوری، قابلیت فهم متقابل دارند، در این صورت همه گوشش‌های یک زبان، اعم از روستایی و شهری، معیار و غیر معیار و... می‌توانند موضوع بررسی قرار گیرند و از این منظر، مطالعات گوشش‌شناختی مفهومی بس گسترده‌تر پیدا می‌کنند.

در نیمه اول قرن بیستم گوشش‌شناسان بیشتر می‌کوشیدند تا برای تنوعات زبانی توجیهی منطقه‌ای به دست دهند، اما رفته رفته متوجه این واقعیت شدند که برخی از

16) urban dialectology

تنوعات و گوناگونی‌های گاه قابل ملاحظه، حتی در یک منطقه محدود، توجیه منطقه‌ای یا جغرافیایی ندارند. البته، در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم زبان‌شناسانی مانند شوخارت در آلمان، موریس گرامون^{۱۷} و، به ویژه، آنتوان میه^{۱۸} در فرانسه، بودوئن دوکورتنی^{۱۹} در روسیه، و ویلیام وایتنی^{۲۰} در امریکا همگی، به نوعی، به اهمیت عوامل اجتماعی در تنوعات زبانی اشاره داشته‌اند، اما شاید، در این میان، تأثیر دیدگاه‌های میه بیش از دیگران باشد. به قول هگن^{۲۱} (۱۹۸۷: ۴۱۰)، مکتب میه در این دوران به طرح مباحثی مانند خصلت اجتماعی زبان، دلایل اجتماعی تحولات زبانی، ناهمگنی جامعه زبانی و پارامترهای اثرگذار بر آن پرداخت. این گونه بحث‌ها در دهه‌های اوّل قرن بیستم نیز در عمل به پیش رفت و، از جمله، لوئی گوشا^{۲۲} توانست همبستگی تنوعات زبانی را در یک دهکده سوئسی با سن‌گویندگان نشان دهد که، در دو دهه بعد نیز، در پژوهشی دیگر از سوی ادوارد هرمان^{۲۳} تأیید شد. از دهه ۱۹۳۰ به بعد، در طرح اطلس زبان‌شناسی امریکا نیز عوامل اجتماعی از سوی افرادی مانند کورات مورد توجه قرار گرفت. پژوهش‌های مک‌دیوید (۱۹۴۸) در مورد تلفظ /r/ پس‌واکه‌ای در کارولینای جنوبی و فیشر (۱۹۵۸) در مورد تلفظ /-ing/ در نیوانگلند، از جمله مهم‌ترین کارهایی به شمار می‌آیند که نشان دادند تنوعات زبانی در یک منطقه معین نیز چشمگیر است. این گونه تحقیقات بر نقش عوامل اجتماعی در توضیح علل گوناگونی‌ها تأکید گذارد. به عنوان مثال، فیشر در مطالعه خود نشان داد که در منطقه مورد بررسی او در کاربرد یک متغیر زبانی معین (-in/-ing) با متغیرهای اجتماعی مختلف، مانند جنسیت گویندگان، شهرنشینی و درجه رسمیت بافت، همبستگی به چشم می‌خورد. از این پس، رشته مطالعات گوشش‌شناختی، با توجه به عوامل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و تاریخی، ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و حوزه دیگری در مطالعات گوشش‌شناسی مطرح شد که آن را گوشش‌شناسی اجتماعی^{۲۴} نامیدند. اروین - تریپ^{۲۵} (۱۹۷۳: ۳۷۴) معتقد است که مطالعات جغرافیای گویشی یکی از قدیمی‌ترین انواع پژوهش‌های زبان‌شناسی اجتماعی است. به این ترتیب، اصطلاح «گویش» مفهوم گسترده‌تری یافت و، علاوه بر گونه‌های

17) M. GRAMMONT

20) W. WHITNEY

23) E. HERMANN

18) A. MEILLET

21) A. HAGEN

24) social dialectology

19) B. DE COURINAY

22) L. GAUCHAT

25) S. ERVIN-TRIPP

محلی، گونه‌های اجتماعی زبان را نیز دربرگرفت. گونه‌های اجتماعی با اصطلاحاتی مانند گوشش اجتماعی یا لهجه اجتماعی^{۲۶} هم شناخته می‌شوند و، در واقع، به مفهوم گونه‌هایی از زبان است که با قشرها و گروه‌های اجتماعی مرتبط است و برای تنوعات زبانی نه توضیح جغرافیایی و محلی که توجیه اجتماعی به دست می‌دهد. گوشش شناسی اجتماعی که به گوناگونی‌ها و تنوعات زبان در یک منطقه خاص، با توجه به عوامل غیرزبانی، می‌پردازد، امروز بخش مهمی از پژوهش‌های زبان‌شناسی اجتماعی، یعنی «گوناگونی‌های زبانی»، را دربرمی‌گیرد. این همان قلمروی است که، از نیمه دوم قرن بیستم، از سوی افرادی مانند لباو مورد توجه قرار گرفت. اینان عقیده دارند که حوزه مطالعات گوشش شناسی به مراتب گسترده‌تر از آن قلمروی است که، به طور سنتی، مورد نظر بود و اکنون مطالعه همه گونه‌های زبانی (چه محلی و منطقه‌ای و چه اجتماعی و فرهنگی)، به ویژه گونه‌های شهری، را زیر پوشش می‌گیرد. از این زاویه به نظر می‌رسد که گوشش‌شناسان سنتی، با پرداختن به گونه‌های محلی روستایی، بخش قابل‌ملاحظه‌ای از داده‌های زبانی را در شهرها نادیده می‌گیرند. از آنجا که بخش وسیعی از جمعیت در بسیاری از کشورها ساکن شهرها هستند، تمرکز بر گونه‌های غیرشهری، در عمل، به معنی کنار گذاشتن داده‌های زبانی گسترده، به ویژه در کشورهایی صنعتی مانند انگلستان است که، به قول چمبرز و ترادگیل (۱۹۹۸: ۴۶)، نزدیک به نود درصد از جمعیت آنها در شهرها زندگی می‌کنند. به همین جهت، مطالعه گونه‌های زبانی رایج در شهرها نه یک تفنن که یک ضرورت است.

تنوع و گوناگونی زبانی در شهر، به مانند بسیاری از دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی، بسیار مشهودتر و پیچیده‌تر از روستاهاست و مطالعه آن نیز، به همین نسبت، پیچیدگی‌ها و دشواری‌های بیشتری دارد و روش‌های دقیق‌تر و علمی‌تری را می‌طلبد. ساخت پیچیده جامعه شهری و روابط اجتماعی بسیار متنوع و گوناگون ساکنان شهر، که غالباً مهاجرانی با زمینه‌های زبانی و قومی متفاوتی هستند، آنان را به سوی به عهده گرفتن نقش‌های مختلف اجتماعی و رفتارهای مناسب در حوزه‌های مختلف زندگی شهری هدایت می‌کند؛ و این امر، کارگوشش‌شناس شهری را، به مانند دیگر متخصصان مسائل اجتماعی و فرهنگی شهرها، بسیار دشوار می‌سازد. از آنجا که شهرنشینان،

به ویژه گروه‌های تحصیل کرده‌تر، به طور کلی به زبان معیار به عنوان یک الگو نظر دارند، ممکن است در رفتارِ زبانی آنها تنوع کمتری مشاهده شود، اما به سبب ساخت پیچیده‌تر جامعه‌های شهری، مناسبات تودرتوی شهرنشینان و قرار گرفتن آنان در بافت‌های گوناگون ارتباطی، گفتار پرتنوع‌تری را نشان می‌دهند. در اینجا دیگر روش‌های سنتی گوش‌شناسی برای داده‌های پیچیده شهری کفایت نمی‌کند و باید در جست‌وجوی روش‌های کارآمدتر بود. شهرها، به سبب مرکزیت فرهنگی خود، اعتباری به مراتب بالاتر از روستاها دارند و بنابراین، الگوهای رفتاری شهرنشینان، از جمله رفتار زبانی آنان، معمولاً مورد توجه و تقلید ساکنان مناطق دیگر قرار می‌گیرد. به نظر وارداف (۱۹۹۲: ۴۷)، تأثیر و نفوذ شهر خیلی فراتر از مرزهای آن است، و از این جهت، نباید اهمیت شهرها را در فرایندهایی مانند معیارسازی، گسترش و انتشار ویژگی‌های زبانی دست‌کم گرفت.

اگر به روش‌های پژوهش در مطالعات اطلس در جهان نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که این روش‌ها، در طول زمان، از دو جهت دچار تحول و تکامل تدریجی شده‌اند: چگونگی انتخاب گویشوران در یک جامعه زبانی و نیز شیوه گردآوری و استخراج داده‌ها.

ونکر در بررسی گوش‌های آلمان از روش ارسال پرسش‌نامه بهره گرفت و، از طریق معلّمان محلی، حجم عمده‌ای از داده‌های گویشی را گردآورد. از جمله نارسایی‌های کار ونکر، قابلیت اعتماد پایین آوانگاری داده‌هایی بود که معلّمان ناآشنا به روش ثبت دقیق تلفظ‌ها انجام داده بودند (رومین ۱۹۹۴: ۹۰۱). محققان بعدی کوشیدند تا این نارسایی را از میان بردارند. مثلاً ژیلیرون در فرانسه، با بهره‌گیری از همکاری پژوهشگری آموزش دیده و انجام دادن مصاحبه با افراد در مناطق دوردست روستایی، به گردآوری داده‌های گویشی پرداخت. این مصاحبه‌ها در چارچوب یک پرسش‌نامه و تنها با یک گویشور در هر یک از مناطق مورد نظر به انجام رسید. این روش نیز اشکالاتی داشت و گذشته از آن که گفتار همه گویشوران را در یک منطقه واحد بازتاب نمی‌داد، تغییرات سبکی ناآگاهانه همان یک گویشور را هم کنترل نمی‌کرد. بسیار اتفاق می‌افتد که یک گویشور، بدون آن که متوجه باشد، در طول مصاحبه از یک گونه سبکی به گونه‌ای دیگر بلغزد یا صورت به نظر خود «بهتر» را به جای صورت معمول به کار گیرد و در نتیجه، داده‌های او ممکن

است به لحاظ سبکی یکدستی و دقت لازم را نداشته باشد. با این همه، این روش‌ها می‌تواند برای گردآوری سریع داده‌ها، به ویژه صورت‌های قدیمی‌تر و دست‌نخورده‌تر، سودمند باشد. به قول میلروی (۱۹۸۷: ۹)، روش‌های میدانی در گویش‌شناسی سنتی نه با هدف توصیف وضع موجود یک گویش، بلکه بیشتر به منظور ردیابی تحولات تاریخی و پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی درباره چگونگی تحول زبان‌ها و گویش‌ها به کار گرفته می‌شد. با تمایزی که سوسور میان بررسی‌های تاریخی و توصیفی زبان قایل شد، نگاه گویش‌شناسان سنتی قرن نوزدهم رفته رفته دچار تغییر شد و آنان را متوجه این نکته کرد که وجه دیگری از مطالعات گویشی، یعنی توصیف وضعیت کنونی گویش‌ها، نیز بااهمیت و سودمند است. از همین رو، در قرن بیستم گویش‌شناسان بیشتر با هدف توصیف وضعیت موجود به مطالعه گویش‌های محلی پرداختند. به عبارت بهتر، با طرح مباحث نظری جدید در زبان‌شناسی نوین نگاه و جهت‌گیری تاریخی، در بسیاری از موارد، جای خود را به توصیف همزمان گویش‌ها داد و از جمله، در طرح اطلس زبان‌شناسی ایالات متحده و کانادا نگاه توصیفی غلبه پیدا کرد. البته، روشن است که توصیف ساختار گویش‌ها، به هر حال، در اثبات واقعیت‌ها یا فرضیات مربوط به تحولات تاریخی زبان نیز می‌تواند نقش مهمی داشته باشد.

مصاحبه با گویشوران و آوانویسی همزمان گفتار آنها از سوی پژوهشگر آموزش دیده در میدان تحقیق، رفته رفته، به پرکاربردترین روش بررسی گویش‌ها تبدیل شد و بعدها، با استفاده از ضبط صوت تکمیل گردید. با این همه، هنگامی که طرح اطلس زبان‌شناسی آمریکا در سال ۱۹۳۰ با همکاری افرادی مانند کورات و مک‌دیوید آغاز گردید، برای توصیف دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر گویش‌ها تغییراتی در روش سنتی به عمل آمد. از جمله این تغییرات، انتخاب گویشوران بر پایه نگرش فرهنگی، تحصیلات و طبقه اجتماعی آنان بود و نیز، به جای بررسی‌های گویشی در مناطق غیرشهری، در طرح اطلس از تمام مراکز جمعیتی روستایی و شهری بزرگ و کوچک و از قشرهای مختلف اجتماعی آنها نمونه‌گیری شد (کورات ۱۹۷۲: ۱۱؛ ولفرام و فسولد ۱۹۷۴: ۲۹). به این ترتیب، با تغییرات و نوآوری‌هایی در روش انتخاب گویشوران و شیوه نمونه‌گیری داده‌ها و البته توصیف و تحلیل آنها، نارسایی‌ها و محدودیت‌های پژوهش‌های گذشته رفته رفته کمتر شد. مطالعه گویش‌های شهری را باید پدیده‌ای نسبتاً جدید دانست. همان‌گونه که اشاره

شد، به سبب ساخت اجتماعی پیچیده مراکز شهری و روابط درهم‌تنیده و نقش‌های اجتماعی متنوع شهرنشینان، گفتار آنان پرتنوع و لغزنده است و با تغییری جزئی در بافت و موقعیت اجتماعی دچار دگرگونی می‌شود. از این رو، بررسی گویش‌های مناطق شهری روش‌ها و تکنیک‌های دقیق‌تر و علمی‌تری را می‌طلبد. گردآمدن گروه‌های قومی-زبانی مختلف در یک مرکز شهری موجب تنوع فرهنگی و زبانی قابل توجهی می‌شود؛ بنابراین، برای بررسی گویش یک شهر معین باید از میان ساکنان آن افراد بومی را مشخص کرد و نمونه‌ای از آنها را برای مطالعه برگزید. مثلاً برای مطالعه گویش تهرانی، لندن یا نیویورکی نمی‌توان از هر مجموعه‌ای از ساکنان حاضر در این شهرها به عنوان گویشور استفاده کرد. در واقع، انتخاب باید از میان ساکنان بومی این شهرها انجام شود و مهاجران کنارگذاشته شوند. ملاک‌های تشخیص بومی از غیربومی یا مهاجر هم، در این میان، مشکلی است که باید حل شود. اما در بررسی گویش در یک روستا، با جمعیت محدودتر و یکدست‌تر و مهاجران شناخته‌شده‌تر، مشکلات آشکارا کمتر است. به نظر کورات (۱۹۷۲: ۱۶۷)، تحلیل انتقادی برخی مطالعات انجام گرفته درباره زبان شهرنشینان، در اروپا و آمریکا، آشکار می‌کند که بررسی گویش‌های شهرهای بزرگ تا چه حد دشوار است.

یکی از فرض‌های اصلی در گویش‌شناسی سنتی آن است که هر گویش دارای یک صورت «اصیل» و «خالص» است که، به قول میلروی (۱۹۸۷: ۱۴)، معمولاً در گفتار گویندگان محافظه‌کار و از نظر اجتماعی حاشیه‌ای قابل مشاهده است. از همین روست که در گذشته، گویش‌شناسان گویشوران خود را از میان افراد مسن و کم‌سواد و دارای ارتباطات محدود اجتماعی انتخاب می‌کردند. در گویش‌شناسی شهری وضع متفاوت است و زبان‌شناسان اجتماعی بیشتر به تنوع و آمیزش گونه‌ها معتقدند تا به گونه‌ای «اصیل» از یک گویش. به اعتقاد آنها، اگر تنها گفتار یک گروه از افراد بررسی شود، توصیفی ناقص از گویش یک شهر به دست داده می‌شود. میلروی معتقد است که تفاوت اساسی میان این دو نوع مطالعه آن است که در گویش‌شناسی شهری، به جای آن که به دنبال صورت‌های اصیل و خالص یک گویش باشند، در پی توضیح تنوع و گوناگونی در زبان‌ها و گویش‌ها هستند.

در این مورد نیز باز میان دیدگاه گویش‌شناسی سنتی، از یک سو، با گویش‌شناسی نوین، گویش‌شناسی شهری و زبان‌شناسی اجتماعی، از سوی دیگر، تفاوتی قابل مشاهده

است. دیدگاه اول در پی دستیابی به گونه‌های زبانی اصیل، دست‌نخورده و درهم نیامیخته است، در حالی که دیدگاه دوم بیشتر نسبی‌گراست و گونه‌های زبانی را در پیوستاری درهم‌تنیده و پیچیده می‌بیند که با عوامل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی گوناگون مرتبط است. هر چه ساختار اجتماعی یک جامعه زبانی ساده‌تر و از نظر ترکیب قومی-زبانی یکدست‌تر باشد (مانند یک جامعه روستایی)، می‌توان تنوع زبانی کمتری برای آن تصور کرد، اما یکدستی و خالص بودن مطلق حتی در یک جامعه بسیار کوچک هم (دست‌کم به لحاظ نظری) دیده نمی‌شود. در مقابل، وجود ساختار اجتماعی پیچیده و روابط و نقش‌های متنوع در یک جامعه، مانند جوامع شهری بزرگ، تنوعات زبانی بسیار جالب توجهی به دنبال دارد. به این ترتیب، بخش مهمی از مطالعات گوشش‌شناسی بررسی گوشش‌های شهرهای کوچک و بزرگ است که امروز در قلمرو پژوهش‌های زبان‌شناسی اجتماعی قرار دارد.

واقعیت این است که همان‌گونه که اشاره شد، امروزه بخش عمده‌ای از جمعیت کشورها، مانند کشور ما، در شهرها زندگی می‌کنند و از این رو گوشش‌شناسی شهری را باید بخش مهمی از مطالعات گوششی به شمار آورد. در سال‌های اخیر، توجه زبان‌شناسان ایرانی رفته رفته به سوی مطالعه گوشش‌های شهری جلب شده است، اما به لحاظ روش‌شناختی گرایش غالب هنوز همان روش سنتی است.

۴ مجاورت و آمیزش گوشش‌ها

با نگاهی به گوشش‌های مختلف یک زبان و حتی زبان‌های گوناگون متوجه شباهت‌های گاه بسیار جالب توجهی میان آنها می‌شویم. این شباهت‌ها حاصل عوامل گوناگونی است که از جمله مهم‌ترین آنها همگانی‌های زبانی و خویشاوندی تاریخی و قرض‌گیری‌های فرهنگی و زبانی است. زبان‌شناسانی مانند چامسکی معتقدند که زبان‌های دنیا، به رغم تفاوت‌های بارز، به جهت وجود همگانی‌ها بسیار شبیه به یکدیگرند، به طوری که می‌توان همه آنها را گوشش‌های یک زبان واحد دانست که آن را زبان انسانی^{۲۷} می‌نامند. برخی دیگر، شباهت‌های میان زبان‌ها و گوشش‌ها را نتیجه ارتباط و خویشاوندی تاریخی آنها دانسته‌اند. بخشی از شباهت‌های زبانی نیز حاصل ارتباط فرهنگ‌ها و زبان‌های

27) human language

غیر خویشاوند یا حتی خویشاوند است که از طریق روند قرض‌گیری عناصر فرهنگی و زبانی قابل توضیح است.

قرض‌گیری زبانی تنها محدود به رد و بدل شدن عناصر واژگانی و ساختاری میان زبان‌های مستقل نیست، بلکه میان گویش‌ها و لهجه‌های یک زبان واحد نیز این پدیده به شکل‌های مختلف وجود دارد. به قول بلومفیلد (۱۳۷۹: ۵۶۸)، «خطایی سخت ساده‌لوحانه است که مرزهای همگویی را با حدود و ثغور تغییر زبانی ساده عوضی بگیریم. چه نتایج حاصل آمده از جغرافیای گویش‌ها حکایت از وام‌گیری‌های زبانی دارند.»

در واقع، نکته اصلی آن است که زبان‌ها و گویش‌های مختلف، پدیده‌هایی منفرد نیستند که در خلأ قرار داشته باشند و بتوان آنها را در شکل اصیل و خالص و کاملاً جدا از یکدیگر مشاهده و مطالعه کرد. در نگاهی واقع‌گرایانه‌تر باید گفت که صورت «خالص»، «پالوده» و «دست‌نخورده» گویش‌ها و زبان‌ها، به ویژه در عصر حاضر، اسطوره‌ای بیش نیست. این که گویش‌ها و زبان‌ها پدیده‌هایی کاملاً مستقل و دارای مرزبندی برش‌خورده و مشخصی هستند، تصویری است ذهنی و شسته و رفته از وضعیت گویش‌ها؛ اما آنچه در دنیای واقع و در عمل مشاهده می‌شود، وضعیتی است بسیار متفاوت با مرزهایی نامشخص و درهم آمیخته که با آن تصویر ذهنی و انتزاعی تفاوت زیاد دارد. این وضعیت شبیه سطوح واجی و آوایی است که در اولی واج‌ها یا واحدهای ذهنی و انتزاعی، جدا از هم، با مرزهای قاطع و مشخص قرار دارند، اما در دومی یا سطح آوایی، یعنی هنگامی که واج‌ها به وسیله دستگاه گفتار عملاً تولید می‌شوند، دیگر نمی‌توان مرز قاطع و دقیق میان آنها را به راحتی مشخص کرد.

از آنجا که میان جامعه‌های زبانی و فرهنگ‌های گوناگون انسانی در جهان خارج جدایی کامل وجود ندارد و بنابراین، پیوسته با یکدیگر در ارتباط هستند و در هم تأثیر می‌گذارند، زبان‌ها و گویش‌های آنها نیز با یکدیگر تماس دارند و از یکدیگر اثر می‌پذیرند. اینجاست که باید گفت قرض‌گیری زبانی و انتشار عناصر واژگانی و ویژگی‌های ساختاری از گویشی به گویش دیگر پدیده‌ای است کاملاً طبیعی و همگانی. این امر در مورد تأثیر گویش‌های شهری، به ویژه آنها که دارای اعتبار اجتماعی، علمی، فرهنگی و سیاسی بیشتری هستند، بر سایر گویش‌ها مشهودتر است. شهرهای بزرگ با مرکزیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود محل توجه و رفت و آمد بیشتر ساکنان

روستاها و شهرهای کوچک‌تر اطراف خود می‌شوند و بر آنها فشار فرهنگی و زبانی وارد می‌کنند تا، به قول بلومفیلد (۱۳۷۹: ۵۶۵)، صورت‌های نامأنوس و غیر معیار و محلی خود را با صورت‌های معتبر شهری جایگزین کنند و گفتارشان موجب بدفهمی یا استهزا نشود. هم‌اینان هستند که با رفت و آمدهای خود از روستا به شهر و از شهر به روستا سبب گسترش و انتشار ویژگی‌های زبانی شهری در روستاها می‌شوند که پی‌آمد آن نوعی یکدستی و یکپارچگی زبانی در یک منطقه معین است.

می‌توان گفت که تحولات زبانی، به طور کلی، در دو جهت مختلف حرکت می‌کنند. برخی از تحولات زبانی به تفاوت گویش‌ها و زبان‌ها از یکدیگر می‌انجامد و بعضی دیگر، سبب شباهت آنها می‌گردد. به عبارت دیگر، در تحولات زبانی دو فرایند کلی مشاهده می‌شود؛ از یک سو، فرایندهایی که سبب تفاوت و فاصله بیشتر میان دو یا چند گونه می‌شوند. مثلاً یک قاعده آوایی در منطقه‌ای از قلمرو یک گویش عمل می‌کند و در منطقه‌ای دیگر عمل نمی‌کند که این هم باعث تفاوت میان گویش‌های گاه مجاور و مشابه می‌شود و هم تنوع و گوناگونی درونی یک گویش واحد را، حداقل در مراحل آغازی، حتی در یک منطقه جغرافیایی کوچک سبب می‌گردد. از سوی دیگر، با عملکرد تحولاتی مانند قرض‌گیری، ویژگی‌هایی میان گویش‌ها یا زبان‌های حتی دور رد و بدل می‌شود و در نتیجه، شباهت‌هایی میان آنها به وجود می‌آید.

چنان‌که اشاره شد، رد و بدل شدن عناصر واژگانی و ساختاری میان زبان‌ها و گویش‌ها معمولاً پی‌آمد ارتباط‌های فرهنگی است و بر حسب شدت و درجه این ارتباطات، انتشار ویژگی‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر یا از زبانی به زبان دیگر به درجات مختلف رخ می‌دهد. گاه ارتباطات فرهنگی در حد رد و بدل شدن عناصر فرهنگی مادی و غیرمادی محدود میان جوامع مجاور است و به همین نسبت هم قرض‌گیری زبانی میان دو گویش مجاور اتفاق می‌افتد. گاه برخوردهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دو جامعه ممکن است با شدت و سرعت بالا و در زمانی نسبتاً کوتاه انجام شود، که به آمیزش فشرده و شدید زبان‌ها یا گویش‌های مختلف در سطحی قابل ملاحظه می‌انجامد، و در نهایت، احتمالاً پیدایش زبان‌های آمیخته را در پی دارد که نمونه‌های آن را در کشورهای آفریقایی و آسیایی و به ویژه، در مستعمرات می‌توان یافت. در مواردی هم مجاورت طولانی مدت گروه‌های قومی-زبانی متفاوت با زبان‌ها و گویش‌های

غیرخویشاوند، به سرایت و رد و بدل شدن ویژگی‌های فرهنگی و زبانی منتهی می‌شود و در نتیجه، زبان‌ها و گویش‌ها و فرهنگ‌های نامرتبط شباهت زیادی به یکدیگر پیدا می‌کنند و مناطق زبانی^{۲۸} و مناطق فرهنگی^{۲۹} معینی را به وجود می‌آورند. مطابق تعریف کمپبل (۲۰۰۴: ۳۳۰)، منطقه زبانی یک نقطه جغرافیایی است که به سبب ارتباط زبانی و قرض‌گیری واژگانی و ساختاری میان زبان‌های موجود در آن، شباهت‌های گاه قابل ملاحظه‌ای میان آنها به وجود می‌آید و نمونه‌های این پدیده را می‌توان در جنوب شبه قاره هند جستجو کرد. در هر حال، انتشار عناصر زبانی و انتقال آنها از گویشی به گویش دیگر، مسئله‌ای است که هم اندیشه وجود گویش‌های اصیل و خالص را به چالش می‌کشد، و هم مطالعات گویش‌شناختی را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌سازد. در این وضعیت است که باید با فرض ناهمگنی، تنوع و آمیختگی گویش مورد نظر، با نمونه‌گیری از جمعیت و نیز نمونه‌گیری از گونه‌های مختلف محاوره‌ای، محتاطانه و غیره به بررسی آن پرداخت و عناصر بومی و غیربومی آن را بازشناخت.

به این ترتیب، با جدا کردن گونه‌های مورد استفاده هر قشر و گروه جمعیتی در موقعیت‌ها و بافت‌های اجتماعی مختلف، و نیز عناصر قرضی وارد شده در آنها، تحلیل‌گر تصویری واقعی‌تر از یک گویش، تنوع درونی آن و خصلت پیوستاری آن به دست می‌دهد. گویش‌شناسی اجتماعی و گویش‌شناسی منطقه‌ای در اساس شبیه‌اند و بسیاری از روش‌های مورد استفاده در آنها یکسان است؛ اما گویش‌شناس اجتماعی دقت و ظرافت به مراتب بیشتری را در مطالعه یک گویش به کار می‌گیرد. به سبب تنوع و تکثر فرهنگی و زبانی بسیار در کشور ما، پدیده قرض‌گیری و انتشار و رد و بدل شدن عناصر فرهنگی، ویژگی‌های ساختاری و واژگانی در گویش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های ایران، و نیز ردیابی سیر این گونه تحولات و تعیین جهت، شدت، سرعت و دلایل آنها، از جمله موضوعاتی است که توجه بیشتر و عمیق‌تر پژوهندگان ایرانی را می‌طلبد.

۵ زوال و مرگ گویش‌ها

یکی از پدیده‌های رایج و درخور توجه در قلمرو مطالعات گویش‌شناسی، فرایند فرسایش، زوال و مرگ زبان‌ها و گویش‌هاست. در واقع، یکی از دلایل اصلی و

انگیزه‌های مهم، که برای مطالعه گوشش‌های محلی و زبان‌های اقلیت از سوی گوشش‌شناسان مطرح می‌شود، آن است که بسیاری از زبان‌های اقلیت و گوشش‌های محلی و غیر معیار، در حال زوال و خاموشی‌اند و بنابراین، باید به ثبت و توصیف آنها پرداخت. این فرایند، به عنوان تهدید یا خطری جدی، در چند دهه گذشته سخت مورد توجه زبان‌شناسان، به طور اعم، و گوشش‌شناسان، زبان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان زبان، به طور اخص، قرار داشته است. اینان معتقدند با مرگ زبان‌ها و گوشش‌های محلی نه تنها امکان ثبت و توصیف آنها از میان می‌رود و مطالعه تحول تاریخی زبان‌ها و گوشش‌ها و دسترسی به داده‌های ضروری، برای ردیابی سرعت و جهت فرایندهای تاریخی، با دشواری روبه‌رو می‌شود، بلکه بخش مهمی از هویت فرهنگی گروه‌های قومی-زبانی نیز از دست می‌رود. پلورالیسم زبانی و فرهنگی، در جریان مرگ زبان‌ها و گوشش‌ها، جای خود را به همگونی زبانی و فرهنگی می‌دهد، و این همان پدیده‌ای است که بسیاری از زبان‌شناسان و مردم‌شناسان در مورد گسترش سریع آن هشدار داده‌اند.

فرایندهای زوال و مرگ گوشش‌ها و زبان‌ها، که امروز در کشورها و جوامع گوناگون از جمله در کشور ما در جریان است، به طور عمده، حاصل رویارویی گوشش‌ها و زبان‌های محلی، غیر معیار و فاقد قدرت از یک سو و زبان‌های دارای اعتبار و قدرت از سوی دیگر است - که در مراکز بزرگ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شهری به کار گرفته می‌شوند. این فرایندها اکنون پرشتاب‌تر از هر زمان به پیش می‌روند، زیرا گسترش رسانه‌ها و باسوادی شرایط و ابزارهای ویژه‌ای برای این تحولات فراهم آورده است. برخی از زبان‌ها از طریق این دو ابزار بسیار مؤثر، یعنی نظام آموزشی و رسانه‌های گروهی، بر گوشش‌های محلی و زبان‌های اقلیت فشار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی وارد می‌کنند و آنها را نخست به حاشیه می‌رانند و، در نهایت، حذف می‌کنند.

فرایند باسوادی که در عصر ما در جوامع مختلف، حتی در کشورهای در حال توسعه، گسترش چشمگیری یافته است، با تمام امتیازاتی که دارد سبب به حاشیه رفتن و فرسایش گوشش‌های محلی و غیر معیار می‌گردد، زیرا در بسیاری از کشورها، از جمله در کشور ما، آموزش معمولاً از طریق یک زبان واحد - یعنی زبان ملی، رسمی و مکتوب که اعتبار و قدرت قانونی و جایگاه اجتماعی بالایی دارد - به انجام می‌رسد و این به

گویندگان گویش‌های محلی غیر معیار و غیر مکتوب انگیزه کافی می‌دهد که خود و فرزندانشان آن را بیاموزند و از امتیازات تسلط به آن بهره‌مند شوند. رسانه‌های گروهی نیز، با تمرکز بر همین گونه معیار و معتبر از زبان دارای قدرت، رفته رفته تأثیر خود را بر گویندگان گویش‌های محلی می‌گذارند. به این ترتیب، فرایندهای باسوادی و گسترش رسانه‌ها، هر دو، با تمام امتیازاتی که دارند، در جهت یکسان‌سازی و همگونی زبانی و فرهنگی حرکت می‌کنند و گویش‌های غیر معیار و فاقد قدرت را به تدریج حذف می‌کنند.

یکی از جنبه‌های مهم پژوهش‌های گویش‌شناختی و جامعه‌شناختی زبان، مطالعه فرایندهای فرسایش و زوال و مرگ گویش‌های محلی و زبان‌های اقلیت است. در کنار این فرایندها پدیده‌هایی مانند دوزبانگی، دوگویی، دوفرهنگی و نیز رمزآمیزی^{۳۰} و رمزگردانی^{۳۱} شکل می‌گیرند که بسیار در خور توجه و مطالعه‌اند. در کشور ما مطالعه مسائلی مانند نرخ فرسایش و زوال گویش‌های غیر معیار، نرخ اثرگذاری گونه معیار و معتبر بر گونه‌های غیر معیار دوزبانگی و رمزگردانی و... سرعت و نرخ جایگزینی گونه‌های محلی با گونه معیار، از جمله مهم‌ترین پژوهش‌هایی است که در این زمینه می‌توان به آنها پرداخت.

۶ نتیجه‌گیری

گویش‌شناسی امروز مفهومی گسترده‌تر از گذشته پیدا کرده و موضوعات گوناگونی را دربرگرفته است. تنوعات و گوناگونی‌های گویشی، نه تنها از طریق عامل جغرافیایی، بلکه از طریق عوامل اجتماعی مختلف مانند طبقه اجتماعی، سن، جنسیت، قومیت، بافت و... نیز قابل توضیح است. حتی در یک جامعه محدود و کوچک روستایی هم تنوعات زبانی، به هر حال، وجود دارد. این تنوعات ذاتی زبان و حاصل تحولات تاریخی، ساختار اجتماعی پیچیده جامعه، نقش‌های متنوع گویندگان و مناسبات آنهاست.

گویش‌های یک زبان حاصل تحولات آن زبان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف‌اند و هر یک، مرحله‌ای از تحول تاریخی آن را در یک بافت اجتماعی بازتاب می‌دهند. از این رو، تنوعات گویشی را در پیوستاری با ابعاد زمانی، مکانی و اجتماعی باید دید. خصلت

30) code-mixing

31) code-switching

پیوستاری زبان امکان مرزبندی و جداسازی قاطع و مطلق گونه‌های آن را نمی‌دهد؛ زیرا بسیاری از ویژگی‌ها، به طور نسبی، در گوشش‌های مجاور در ابعاد پیوسته اجتماعی و منطقه‌ای مشاهده می‌شود. این پیوستار بیشتر شبیه پیوستار رنگ‌هاست که، به تدریج و به طور نامحسوس، از رنگی به رنگی دیگر می‌لغزد. بنابراین، به نظر می‌رسد که آن تصور انتزاعی، بریده و مستقل که از یک گوشش در ذهن افراد وجود دارد، در جهان خارج و در عمل عیناً قابل مشاهده نیست، اما امتیازی که دارد این است که، به طور ذهنی، قلمرو کار گوشش شناس را مشخص می‌سازد و به او امکان می‌دهد که، به رغم این تنوعات و ناهمگنی‌های درونی و نیز پیوستگی‌ها و شباهت‌های بیرونی (با گوشش‌های دیگر)، بتواند در عمل به مطالعه یک گوشش معین بپردازد.

پیوستار گوششی در بُعد اجتماعی پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند و به همین جهت، مطالعه گوشش‌های شهری دشوارتر به نظر می‌رسد، زیرا ساختار اجتماعی شهر پیچیده‌تر و درهم‌تنیده‌تر و نقش‌های اجتماعی گویشوران متنوع‌تر است. در مجموع، این تنوعات زبانی - که در مناطق مختلف و در گروه‌های اجتماعی متفاوت، گوشش‌های منطقه‌ای روستایی و شهری را پدید می‌آورند - بخش مهمی از هویت فردی، گروهی، قومی و ملی گویندگان را تشکیل می‌دهند. گوشش‌ها و زبان‌ها در خلأ قرار ندارند و در سطوح مختلف، بر یکدیگر اثر می‌گذارند. در یک سطح، این آثار به صورت رد و بدل شدن ویژگی‌ها و عناصر زبانی میان گوشش‌ها و زبان‌ها رخ می‌دهد، و از این روست که گوشش در مفهوم اصیل و خالص در جهان خارج به سادگی قابل مشاهده نیست. در سطحی کلان، یک گوشش می‌تواند گوشش‌های دیگر را تحت تأثیر قرار دهد، آنها را در خود جذب کند، و به سوی زوال و مرگ سوق دهد. در هر دو سطح، قدرت و اعتبار اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی یک گوشش یا زبان است که زبان یا گوشش دیگر را تحت فشار می‌گذارد و عناصر خود را به آن وارد می‌کند یا کاربرد گوشش فاقد قدرت را کاهش می‌دهد. این نوع فرایندها، در نهایت، به یکدستی و همگونی زبانی در یک قلمرو کوچک یا بزرگ منتهی می‌شود. این جریان - برخلاف برخی تغییرات زبانی که سبب تفاوت بیشتر می‌شود - شباهت بیشتر زبان‌ها و گوشش‌ها را در پی دارد.

از دیدگاه روش‌شناختی نیز در مطالعه گوشش‌ها تحولاتی رخ داده است. هر چند همه روش‌ها، به طور کلی، از ابزارهایی مانند پرسش‌نامه، انتخاب گویشوران و مصاحبه

استفاده می‌کنند، اما در روش‌های جدیدتر ظرافت و دقت بیشتری اعمال می‌شود. این روش‌ها، که غالباً از نمونه‌گیری‌های تصادفی در انتخاب گویشوران و گردآوری گونه‌های زبانی مختلف سود می‌جویند، به ویژه در مناطق شهری، که تنوع و آمیختگی‌ها گسترده‌تر است، کاربرد بیشتری دارند. از آنجا که قلمرو کار گویش‌شناسی نوین بسیار گسترده‌تر از گذشته شده است و موضوعات متنوعی – مانند مطالعه گویش‌های مناطق روستایی کوچک و مناطق شهری بزرگ، گویش‌های اجتماعی، مجاورت و قرض‌گیری‌های گویشی، زوال و فرسایش و مرگ گویش‌ها – را در برمی‌گیرد، روش‌های پژوهش نیز تنوع قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده‌اند که پژوهنده بر حسب مورد از آنها بهره می‌گیرد.

منابع

- آرلانو، آنتونی (۱۳۸۴). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی. ترجمه یحیی مدرسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بلومفیلد، لئونارد (۱۳۷۹). زبان. ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- روبینز، آر.ج. (۱۳۷۰). تاریخ مختصر زبان‌شناسی. ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: نشر مرکز.
- Campbell, L. (2004). *Historical linguistics: an introduction*. 2nd Ed., Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Chambers, J. (2003). *Sociolinguistic theory*. Oxford: Blackwell.
- Chambers, J. and P. Trudgill (1998). *Dialectology*. 2nd ed., Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (1965). *Aspects of the theory of syntax*. Cambridge, Mass: The M.I.T. Press.
- Davis, L. (1990). *Statistics in dialectology*. Tuscaloosa: The University of Alabama Press.
- Eastman, C. (1994). *Aspects of language and culture*. 2nd ed., Novato: Chandler & Sharp.
- Ervin-Tripp, S. (1973). *Language acquisition and communicative choice*. A. Dil (ed.), Stanford: Stanford University Press.
- Fischer, J. (1958). "Social influence on the choice of a linguistic variant". *Word*. 14, pp. 47-56.
- Hagen, A. (1987). "Sociolinguistic aspects of dialectology", *Sociolinguistics: an international handbook of the science of language and society*. Vol. 1, Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 402-413.
- Hock, H. (1986). *Principles of historical linguistics*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Kurath, H. (1972). *Studies in area linguistics*. Bloomington: Indiana University Press.
- McDavid, R. (1948). "Postvocalic /r/ in South Carolina: A Social Analysis". *American Speech*. 23, pp. 194-203.

- Milroy, L. (1987). *Observing and analyzing natural language*. Oxford: Blackwell.
- Milroy, L. and M. Gordon (2003). *Sociolinguistics: methods and interpretations*. Oxford: Blackwell.
- Robins, R. (1967). *A short history of linguistics*. Bloomington: Indiana University Press.
- ROMAINE, S. (1994). "Dialect and dialectology". *The encyclopedia of language and linguistics*. Asher (ed), Oxford: Pergamon Press. Vol. 2, pp. 900-907.
- SHUY, R. (2003). "A brief history of sociolinguistics". *Sociolinguistics: the essential readings*. C. Paulstone and R. Tucker (eds.), Oxford: Blackwell, pp. 4-16.
- WARDHAUGH, R. (1992). *An introduction to sociolinguistics*. 2nd ed., Oxford: Blackwell.
- WOLFRAM, W. and R. Fasold (1974). *The study of dialects in American English*. Englewood, Cliff: Printice Hall.

